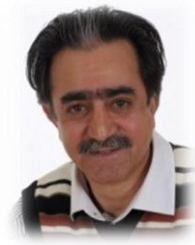




دیالکتیک ملت شدن

سخن کان از سر اندیشه ناپید نوشتن را و گفتن را نشاید

سخن بسیار داری، اندکی کن یکی را صد مکن صدرا یکی کن



فرید سیاوش

متن به تفسیر ژولیا کریستوا و رولان بارت، اولتر از همه اینکه چیزی مستقل و منزوی نیست بلکه نوشتاریست برخاسته از دل سایر نوشته های ماضی. پس هر متنی نوشته های قبل از خویش را در خود پنهان دارد و هیچ نوشتاری، ناب و مستقل و خود بنیاد نیست. در حقیقت هر نوشتاری تکرار نوشته های دیگران است به اضافه خالقیت منحصر به فرد نویسنده. دیالکتیک ملت شدن یکی از آن متن ها است. و اما:

مفهوم **ملت و ملت شدن**، بحثی که از مدتهاست میان روشنفکران افغانستان بگونه داغ می چرخد و می لنگد و تا هنوز به یک گفتمان کلان تبدیل نگردیده است. جمع زیادی برای شگافتن این مقوله مهم باورمند اند و تلاشهای جسته و گریخته ای هم صورت گرفته است که کافی نمی باشد. از الزامات این بحث است تا در گام اول مقوله یا مفهوم ملت را دقیق شناسایی کنیم مولفه های اصلی ملت در دنیای مدرن را بدانیم و اینکه هویت ملی چگونه شکل می گیرد بیابیم و مفاهیم دولت ملت و ملت دولت و شهروند را بشناسیم.

ملت چیست؟

معنای لغوی:

معنای لغوی این واژه در طول تاریخ متحول شده است. از معنای اولیه ان که "راه"، "روش"، "آیین" بود، فاصله گرفته و به معنای "ناسیون" (متولد شدن)، "مردم"، "کشور"، "شهروند"، تغییر و بار سیاسی پیدا کرده است.

معنای اصطلاحی:

در اصطلاح؛ ملت "مجموعه‌ای از افراد هستند که بواسطه اشتراک در همه یا اکثر عوامل تشکیل دهنده، یعنی نژاد، سرزمین، زبان، فرهنگ، تاریخ عقاید و جهان‌بینی، به هم پیوند خورده و احساس تعلق و هویت مشترک دارند." البته همه عناصر فوق در ایجاد ملت لازم نیست بلکه برخی از این عناصر مانند "زبان"، "مذهب"، "نژاد" و غیره بطور جداگانه می‌توانند ملت را شکل دهند.

تعریف کلی که از ملت به معنای مدرن وجود دارد این است که "هرگاه جمعیتی حتی با اختلاف در عادات، زبان و باورهای مذهبی در چارچوب جغرافیایی معلوم و مشخص با یکدیگر همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند و برای اعتلای جامعه خود کوشا باشند از نظر حقوق بین‌المللی تشکیل یک ملت داده‌اند"

عناصر ملت:

در اروپا دو نظریه کلان در رابطه به عناصر مهم و پیچیده که در پیدایی و شکل‌گیری ملت‌ها نقش بارز داشته‌اند وجود دارد:

۱- **نظریه "آلمانی" ملت:** این نظریه بنیاد ملت را "نژاد" می‌داند و اظهار می‌کند که نژادهای بشری سلسله مراتب و به شکل هرمی هستند که در رأس آن نژاد "آریایی ناب" (نژاد ژرمن آلمانی) است. "هیتلر" این نظریه را پایه "ناسیونال - سوسیالیسم" خود قرار داد.

۲- **نظریه "فرانسوی" ملت:** این نظریه اهمیت نژاد، زبان، مذهب و دیگر مشخصات قومی را نادیده نمی‌گیرد، ولی برای تشکیل ملت و پیدایی احساسات ملی، عامل‌های تاریخی، اقتصادی و معنوی را نیز لازم می‌داند.

از دیگر عناصر اصلی ملت می‌توان به "**حق حاکمیت ملی**" که دستاورد انقلاب کبیر فرانسه است اشاره نمود، که زمینه را برای "**استقلال سیاسی**" مستعمرات فراهم کرد.

از جانب دیگر در جهان امروزی، پیرامون چیستی مفهوم ملت بمثابه یک واحد بزرگ انسانی حد اقل سه نگاه وجود دارد:

یک- نگاه طبیعی: بر اساس این نگاه، ملت یک واحد طبیعی و ذاتی است که ریشه‌های تاریخی و اساطیری دارد یعنی از گذشته‌ها وجود داشته است.

دو - نگاه ذهنی: بر اساس نگاه ذهنی، ملت یک تصور ذهنی و یک برساخته تاریخی است که عمدتاً توسط ایدئولوژی‌ها یا منافع خاص و قدرتمندان برای مشروعیت بخشیدن به منافع و اراده و خواست آنان خلق گردیده است.

سه - نگاه عینی: نگاه سوم برای ملت نوع شالوده‌ها و بنیان‌های عینی را قایل می‌باشند. که می‌تواند مبنای یک ملت باشند. شالوده‌های عینی ملت شدن را در مولفه‌های مانند یک اجتماع واحد، زبان و قوم واحد و فراتر از آنها سرزمین مشترک، همبستگی‌های تاریخی و سرنوشت تاریخی مشترک میدانند.

در اواخر قرون میانه و اوایل عصر جدید، در قسمت‌هایی از اروپا مجموعه‌ای از افراد شامل نمایندگان فئودال فئودال و طبقه اشراف که دارای حق رای و تصمیم‌گیری در مسایل سیاسی را داشتند، «ملت» یا «ناسیون» نامیده می‌شدند؛ نه توده‌های وسیع مردم که حق شرکت در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه را نداشتند. بویژه در فرانسه طبقات بالایی و اشراف فیودال که از حق خود ساخته تصمیم‌گیری در مورد حد و حدود و جمع‌آوری مالیات برخوردار بودند، خود را «ملت» می‌نامیدند. یعنی در آغاز عصر جدید مفهوم «ملت» برای طبقه حاکم بسیاری از کشور های اروپایی آنزمان اطلاق می‌گردید.

این مساله بسیار مهم است که ما از کدام زاویه و دریچه و یا بهتر گفته شود از کدام دیدگاه وارد مبحث ملت و بررسی مفهوم و مقوله ملت می‌شویم؟ به چه باورمند هستیم؛ به اینکه ملت یک مقوله سرشت‌گرا می‌باشد یا اینکه ملت در یک روند سیاسی در دوران مدرن آغاز می‌شود و بیشتر یک **ساختار هست تا مقوله سرشت‌گرا**.

به گواهی تاریخ پیش از پیدایش ملت‌ها، اجتماعات بشری و اشکال تاریخی دیگر اشتراک افراد وجود داشته است، مانند طایفه، قبیله و قوم. ملت ممکن است به عنوان یک جماعت تاریخی و دارای بافت فرهنگی خاص اما بدون خودمختاری سیاسی یا داشتن دولت وجود داشته باشد. نباید ملت را که مقوله ای تاریخی - اجتماعی بر بنیاد سیاسی - حقوقی است، با قوم و قبیله که مقوله مردم شناسی (Ethnologie) است، اختلاط و اشتباه کرد.

پیش از عصر مدرن و انقلاب کبیر فرانسه و جان گرفتن بورژوازی، ساختاری بنام ملت به مفهوم امروزی آن وجود نداشته است. از نظر زمانی پیدایش ملت‌ها مربوط به دوره تلاشی فئودالیسم و ریشه گرفتن و استحکام شیوه تولید سرمایه داری و جامعه صنعتی و پیدایش بازار واحد است. در حقیقت شگوفایی اقتصادی، بازار مشترک، محل کار مشترک (کارخانه های بزرگ تولیدی)، همبستگی اقتصادی، حس همکاری مشترک، منافع مشترک و تمرکز سیاسی؛ به تفرقه قومی پایان بخشید. اهالی را از نظر اقتصادی به هم وابسته ساخته و تمرکز سیاسی ایجاد نموده و شرایط پیدایش و قوام ملت‌ها را فراهم می سازد. در روند قوام ملت‌ها، تشکیل دولت‌های ملی تأثیر زیادی دارد. نژاد، زبان و مذهب مشترک شرط ضرور برای موجودیت یک ملت نیست. جمعی هم ملت را بعنوان محصول گذشته ی مشترک سیاسی می شناسند.

زبان مشترک به تنهایی نمی‌تواند دلیل بر هویت ملی مُشترک و تعریف یک ملت باشد، نمونه‌های عینی بسیاری نیز وجود دارند که اثبات کننده این نظریه است. چه بسیارند مردمی که زبانی مُشترک دارند (فارسی زبانان، انگلیسی زبانان، عربی زبانان، اسپانوی زبانان و...) ولی خود را از هم جدا و متعلق به هویت و ملیتی متفاوت می‌دانند. (افغانستان، ایران، تاجیکستان/ انگلیسی ها، اسکاتلندی ها، ولزی ها، امریکایی ها، کانادایی ها/ مصری ها، الجزایری ها، لیبیایی ها...)

تجربه تاریخی نشان داده که هویت یکپارچه ملی در واقع به ندرت وجود دارد. ملت ها و دولت‌های ملی، بخصوص در واحدهای بزرگ جغرافیایی، ترکیبی از عناصر قومی و زبانی مختلف هستند که در یک ساختار سیاسی و اقتصادی به هم می پیوندند. بناً ساختار سیاسی و اقتصادی دولت - ملت بهتر از هر چیز دیگری می تواند مفهوم **ملت** را تعریف کند.

هند متنوع‌ترین کشور جهان از نظر زبان و نژاد محسوب می‌شود در کشور هندوستان بیش از ۱۵۰۰ زبان مادری مختلف وجود دارد؛ در حالی که مردم آن همه خود را هندی و متعلق به هویت هندی می‌دانند. یک بنگالی، پنجابی و ... همگی با وجود تفاوت زبان مادری خود را هندی می‌دانند. یکی از پیشرفتهای چشمگیر تمدن هند در تساهل و تعامل هویت‌های مختلف و نیز امکان ترکیب و تلفیق این هویتها نهفته است. این یکی از عوامل اصلی بقا و دوام تمدن هند بوده است. در عین حال، نباید بر این واقعیت چشم پوشید که هر از گاهی درگیریها و تضادهائی بین هویت ملی و هویت‌های فرعی ملی وجود داشته است. گاهی این هویت‌های فرعی انسجام و اتحاد کشور را تهدید کرده است.

برای **جان استوارت میل** (۱۸۰۶ - ۱۸۷۳) متفکر بزرگ بریتانیایی قرن نوزدهم و فعال در عرصه سیاست، ملت از طریق احساس تعلق ملی بوجود می آید؛ این احساس نیز هر چند توسط مختصات «عینی» چون «نژاد، زبان، دین» تقویت می شود، اما در درجه ی نخست از طریق **گذشته ی مشترک** بوجود می آید. بدین ترتیب وی «ملت شدن» بریتانیایی کبیر (به انضمام اسکاتلند و طبقه ی مرفه در ایرلند) را بعنوان رشد هویتی مشترک ترسیم می کند.

از نظر «میل» مهم دخالت سیاسی و حق شرکت اعضای ملت در روند سیاسی جامعه می باشد و این مشخصه ی اصلی هر «ملت» شمرده می شود.

مِلّت را می‌توان یک واحد بزرگ انسانی تعریف کرد که طی تکامل تاریخی به وجود آمده و بر شالوده اشتراک سرزمین و اقتصاد و تاریخ و فرهنگ ملی استوار است. **عامل پیوند آن فرهنگ و آگاهی مشترک** است. از این پیوند است که احساس تعلق به یکدیگر و احساس وحدت میان افراد متعلق با آن واحد پدید می‌آید. از جمله ویژگی‌های هر ملت اشغال یک قلمرو جغرافیایی مشترک است و احساس دلبستگی و وابستگی به سرزمین معین. علاوه بر آن، نیروی حیاتی پیوند دهنده ملت از احساس تعلق قوی به تاریخ خویش، دین خویش، فرهنگ ویژه خویش و نیز زبان خویش بر می‌خیزد.

وجود مُشترکات تاریخی، فرهنگی-عقیدتی، مذهبی و منافع مُشترک اقتصادی بین گروه‌های مختلف ساکن یک سرزمین عوامل اصلی ایجاد یک ملت واحد محسوب می‌شوند. هر چه این مُشترکات بیشتر باشند احساس تعلق داشتن به یک ملت واحد، بین اعضای آن ملیت افزایش می‌یابد، به طوریکه می‌توانند باعث ایجاد احساس تعلق به یک ملیت بین چندین گروه زبانی-قومی متفاوت گردد.

با در نظر داشت مسایلی که در بالا ذکر شد و بویژه **دخالت سیاسی و حق شرکت اعضای ملت در روند سیاسی جامعه** میتوان به این نتیجه رسید که:

در حقیقت مفهوم **ملت** بمثابه یک واحد بزرگ انسانی که طی تکامل تاریخی به وجود آمده و بر شالوده اشتراک سرزمین، اقتصاد، تاریخ و فرهنگ استوار است؛ نه یک واحد طبیعی است نه یک تصور ذهنی بلکه **ملت یک واقعیت عینی و محصول تکامل یافته تاریخی- اجتماعی، سیاسی- اقتصادی و حقوقی می باشد.**

پس ملت یک پدیده جدید است که در پروسه روشنگری، مدرنیته و رشد جوامع شهری بوجود می آید. در واقع ملت را دولت های ملی ایجاد می کنند و دولت‌ها هم زمانی ملی گفته می شوند که قانونیت خود را از اراده آزاد شهروندان خود گرفته باشند.

آنتونی اسمیت Anthony D. Smith (۱۹۲۳ میلادی) متفکر و پژوهشگر علوم بشری می گوید، ملت عبارتست از یک جمعیت انسانی که اعضای آن دارای سرزمین تاریخی، اسطوره‌ها، خاطره‌های تاریخی، فرهنگ عمومی، اقتصاد، حقوق و وظایف قانونی مشترکی هستند. فقدان هر یک از این پدیده‌ها پایه های ملت را سست می نماید. او به بر هویت ملی ملت و پویایی ملت ها تأکید می‌کند.

روبرت امرسون Rupert Emerson ۱۸۹۹-۱۹۷۹ پژوهشگر علوم سیاسی ملت را « گروهی از مردم که احساس می کنند از دو جهت به یکدیگر وابسته اند: نخست اینکه آنان در عناصر بسیار مهمی از یک **میراث مشترک** سهیم بوده اند و دوم اینکه در آینده **سرنوشت مشترکی** دارند.» تعریف نموده است.

به عقیده امرسون "ساده ترین بیانی که از ملت می توان کرد این می باشد که آنان جماعتی از مردمند که احساس کنند یک ملت هستند".

ارنست رنان " Ernest Renan " فیلسوف، اندیشمند علوم اجتماعی تاریخ نگار، و نویسنده فرانسوی (۱۸۲۳ - ۱۸۹۲) تقریباً یک قرن پس از انقلاب فرانسه در سال ۱۸۸۲، طی کنفرانسی در دانشگاه سوربن تعریف تازه و دقیقی از ملت ارائه داد که نه تنها در زمان خودش تازگی داشت بلکه تا به امروز در محافل علمی از اعتبار قابل توجهی برخوردار است، رنان اعتقاد دارد که:

«ملت يك روح است، يك اصل معنوی، دو چیز، در واقع یکی، این روح و این اصل معنوی را می‌سازند. یکی از این چیزها در زمان گذشته و دیگری در زمان حال جاریست. یکی میراثی مشاع از خاطرات غنی است و دیگری وفاق کنونی در تمایل به زندگی مشترک جهت ارزشمند ساختن میراث دست ناخورده پیشینیان. انسان فی البداهه بوجود نمی آید. ملت نیز همچون انسان ثمره گذشته ای طولانی از کوشش‌ها، از خودگذشتگی‌های ها و فداکاری‌ها می باشد. ارجزاری نیاکان، مشروعتین ارجزاری‌هاست؛ نیاکانمان ما را چنانکه هستیم بوجود آورده‌اند، گذشته ای غرور آفرین، مردانی بزرگ و پرافتخار به معنای حقیقی آن؛ اینست آن سرمایه اجتماعی که فکر ملی بر آن استوار است. **افتخارات مشترک در زمان گذشته، اراده مشترک در زمان حال؛** انجام کارهای بزرگ باهم، خواست مجدد انجام آنها باهم، اینست شروط اساسی یک ملت بودن.»

بر اساس این تعریف ملت نوعی همبستگی بزرگ ناشی از فداکاری‌های انسان‌هاست که در گذشته به انجام رسیده است، فداکاری‌هایی که بازهم آمادگی انجامشان وجود دارد. پس ملت وجود يك گذشته را ایجاب می‌کند، موجودیت آن در زمان حال شکل می گیرد و بیش از هر چیز در آن وفاق و تمایل اشتراکی دیده می‌شود.

دولت- ملت یا دولت ملی

یکی از تحولات سیاسی مدرن، شکل گیری دولت-ملت هاست. پیش از ملت-دولت، ساختار اداره کشور بر مبنای نگاه شاه/رعیت بود؛ اما با تغییر جایگاه مردم، شهروندان هر کشوری در دوره ملت-دولت دارای حقوقی شدند که در دوره شاه/رعیت از آن بی بهره بودند. در دوره شاه/رعیت سلسله مراتب به گونه ای بود که شاه در مقامی بالاتر از مردم قرار داشت و بین این دو فاصله وجود داشت. این سلسله مراتب در دوره ملت-دولت شکست و در نتیجه مردم و دولت در یک سطح قرار گرفتند و به این ترتیب، نه تنها مردم بخشی از ساختار اداره کشور شدند، همچنان توانستند برای خود دارای حقوقی شوند که پیش از آن فاقد آن بودند. علاوه بر این، برخلاف دوره شاه/رعیت فاصله مردم و دولت از بین رفت و مردم و دولت در یک رده قرار گرفتند.

مفهوم دولت - ملت در حقیقت تعریف خود را در پیشانی خود دارد. یعنی متشکل از یک معادله دو معلومه است. در یک طرف این معادله دو معلوم، یکی(مردم)که در یک واحد جغرافیایی معینی زندگی می کنند و شهر وندان یک کشور اند و دیگری (دولت یا حاکمیت) قرار دارد. حاکمیتی که همان مردم تحت آن زندگی، کار و فعالیت می کنند و این ساختار دولت نامیده میشود و از حاصل جمع این معادله دولت ملی بدست می آید. در عصر جدید این اراده مردم است که آن ساختار سیاسی قدرت(دولت) را بوجود می آورند.

دولت - ملت یا دولت ملی تعبیری است که برای اشاره به برداشت تازه به کار می رود و در این تحول ممکن است عناصری چون قومیت، زبان و یا تاریخ مشترک تنها عوامل پیوند دهنده ساختاری به نام ملت نباشند.

دایوش آشوری به این باور است که ملت ها و دولتهای ملی، بخصوص در واحدهای بزرگ جغرافیایی، ترکیبی از عناصر قومی و زبانی مختلف هستند که در یک ساختار سیاسی و اقتصادی به هم می پیوندند. به نظر او ساختار سیاسی و اقتصادی دولت - ملت بهتر از هر چیز دیگری می تواند مفهوم ملت را تعریف کند.

جمعی از دانشمندان به این باور اند در جوامعی که هنوز دولت و ملت دو هویت جداگانه هستند، در واقع نوعی رابطه زور است که دولت را بر ملت تحمیل می کند و نگه می دارد و نه آن چیزی که خواست عمومی و اراده آزاد شهروندان نامیده می شود. اینجاست که باید دید در واقع ما راجع به این مفهوم در کجا و در میان چه کشوری، چه ملتی، با چه سابقه تاریخی و چه تجربیاتی داریم صحبت می کنیم. یک مفهوم کلی عام به اصطلاح جهانروا یا یونیورسال برای مفهوم دولت - ملت وجود ندارد.

جوامع که چند پاره و دارای ساختار قومی موزائیکی هستند به مشکل قادر خواهند بود تا زیر چتر مفهوم کلی تر ملت با هم ارتباط و تشکل پیدا کنند. زهما محقق علوم اجتماعی معتقد است آنچه که به اصطلاح دوره روشنگری می گوئیم که این منشا قدرت زمینی می شود و ساختار دولت مدرن بر این بنیان گذاشته می شود. ولی در جوامعی که هنوز اندیشه سکولاریزه نشده و هنوز وابسته به اسطوره های دینی است، در چنین جوامع دموکراسی ها کمتر موفق بوده؛ در مقابل دیکتاتوری ها است که موفقانه عمل می کنند.

چرا چنین است؟

یک بدلیل شکل نگرفتن احساس همبستگی و ملت شدن. دو به دلیل قوت نگرفتن مدرنیته، سوم نهادینه نشدن دموکراسی بمثابه یک پروسه و دموکراتیزه نشدن نهاد های قدرت دولتی، نبود سازمانها و جریانات قوی سیاسی و باورمند به دموکراسی، عقب ماندگی مدهش اقتصادی بخصوص در عرصه صنعت و کم توان بودن جامعه مدنی.

در متون علوم سیاسی به جای دولت - ملت ترکیب دولت ملی یعنی دولتی که منبعث از ملت است نیز مورد استفاده قرار می گیرد. در دولت - ملت منشاء مشروعیت قدرت به روشنی بیان می شود و آن ساختاری است که ستون هایش بر یک دولت و یک ملت در یک محدوده جغرافیایی مشخصی استوار می گردد و تنها همسازی دموکراتیک مردم آن محدوده جغرافیایی که هویت مشترک تاریخی، فرهنگی، زبانی و مذهبی دارند به موجودیت دولت - ملت مشروعیت می بخشد. به عبارتی دیگر، مفهوم دولت-ملت اشتراک مساعی مفهوم سیاسی- حقوقی

(دولت) و مفهوم هویتی (ملت) متکی بر حاکمیت برخاسته از اراده شهروندانی است که مشروعیت حاکمیت ملت را از اجتماعات سیاسی و فرهنگی و قومی جامعه خود اخذ و اعمال می کند.

با توجه به مراتب فوق تحول ملت به دولت - ملت و فراروند آنرا در جهان امروز چنین فرمول بندی میتوان کرد: **ملت** تبلوری آرمانی از تعلقات مشترک اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی، زبانی دینی و فرهنگی یک مردم است؛ در حالی که **دولت - ملت** یا **دولت ملی** ساختاری است عینی از واقعیت‌های مشترک فرهنگی اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، زبانی، دینی- مرامی یک مردم که خاصیتی روانه ای و پویا دارد و خود را با تغییرات و تحولات جامعه مدرن در سطح ملی و بین‌المللی و در راستای مشارکت هرچه وسیع‌تر مردم در سرنوشت خود و برای استقرار حاکمیت ملت و برقراری برابری، عدالت و استقلال تطبیق می‌دهد. امروز تدابیر و تعبیه‌های کلان آموزشی، زندگی حقوقی، ارزش‌های فرهنگی، تحولات اجتماعی، اقتصادی، اطلاعاتی، ارتباطاتی، معادلات مالی و راهبردهای رشد قانونی این‌ها حاکمیت قانونمدار را میسر می سازد. حد و مرز قدرت دولت - ملت را ضوابط قانونی مشخص می‌کند.

برخلاف قدرت‌های دیگر، منشأ قدرت دولت - ملت مردم است که حاکمیت قانونمدار قدرت خود را در چارچوب قوانین و ضوابط دولت - ملت اعمال می‌کند، ضوابطی مدون که برای همگان برابر است و برای شهروندان ایجاد حق می‌کند و حق مسئولیت بوجود می‌آورد و به روابط فردی و گروهی جامعه انتظامی قانونمدار می‌بخشد. قانونمداری هم یک شبهه به دست نمی‌آید.

شهروند (Citizen)

واژه شهروند در فرهنگ فارسی چنین تعریف شده است: کسی که اهل یک کشور یا شهر و از حقوق متعلق به آن برخوردار باشد.

مفهوم شهروند نخستین بار در دموکراسی آتن شکل گرفت. از نظر آتن شهروند کسی بود که به امور سیاسی دولت اهمیت می داد و خودش را در مقابل آن مسئول می دانست.

ارسطو بعنوان مشهورترین نظریه پرداز، شهروندان را چنین تعریف می نماید: شهروندان گروهی هستند که برای ایجاد نظم در برابر اغتشاش و به منظور وضع قوانین برای حصول به خیر مشترک با همدیگر متحد می شوند.

مشارکت شهروندان و جامعه مدنی سابقه غنی و طولانی دارد واز یونان باستان تا به امروز همواره به اشکال گوناگون در ابعاد مختلف زندگی اجتماعی انسان بروز کرده است.

در حقیقت، اصول حقوق بشر و شهروندی تا قرن هجدهم میلادی، به صورت مکتوب، مدون و جامع نبوده است. حقوق باستان، به شدت فلسفی بوده است. از همین رو ارسطو بنیانگذار و نظریه پرداز حقوق مردمان سرزمین یونان است. در یونان و رم باستان، شهروندان در مقابل بیگانگان و بردگان قرار می گرفته است. شهروندان افراد آزاد آن سرزمین بوده اند که از حقوق کامل برخوردار بوده اند .

نقطه عطف در تحول مفهوم حقوق شهروندی و فصل و باب کردن آن را باید در تحولات اروپا پس از قرون میانه جستجو کرد. عدم رعایت حقوق بشر و اصول اولیه انسانی در آن دوران، باعث شد تا اروپائیان به فکر نگارش و اعلام آن بیافتند. اعلامیه "**حقوق بشر و شهروندی**" فرانسه در سال 1789 از اولین اسنادی است که در آن این موضوع مورد توجه قرار گرفته است .

پس از آن کشورهای دیگر نیز قوانینی را برای حفظ حقوق شهروندان آن سرزمین ها وضع کردند. در این دوره با تغییرات در جوامع و گسترش حدود طبقات متوسط جامعه که خواهان حقوقی متناسب بودند، زمینه تدوین حقوق متضمن منافع اکثریت جامعه فراهم شد. **انقلاب فرانسه**، صنعتی شدن و نیز **استقلال آمریکا** این روند تدوین را سرعت بخشید و به جوامع دیگر نیز بسط داد. پذیرش حقوق ذاتی انسان و آزادی همه انسانها از بدو تولد، از آثار این دوره است .

امروزه شهروند به عنوان فردی که تعهداتش را نسبت به جامعه اش می پذیرد و ضمن حفظ حقوق اساسی خود؛ آگاه بودن را لازمه مشارکت می داند . می توان تعریف کرد.

برغم اینکه مفهوم شهروندی در طی تاریخ کمابیش تغییر پیدا کرده است اما هدف آن ، دادن توانایی به افراد در برابر بی نظمی، آشوب، خود سری و امور غیر عقلانی بوده است.

در نظام مبتنی بر شهروندی قدرت در دست اقلیت نیست، بلکه در دست کل مردم است؛ همه افراد بیش قانون برابر هستند. در این معنا از شهروندی است که مفهوم حقوق؛ مسئولیت و جامعه مدنی حضور پیدا می کند و در وجود فیزیکی شهر تحقق پیدا نمی کند. بدین ترتیب؛ هر انسانی که در شهر زندگی می کند؛ ضرورتاً شهروند نیست بلکه می تواند در یک فرایند از شهر نشینی به شهروند مبدل شود.

پس شهروند فردی است در رابطه با يك دولت که از سویی برخوردار از حقوق سياسي و مدني است و از سوي ديگر در برابر دولت، تکلیف هايي برعهده دارد. بنابراین اتباع يك کشور یا دولت، همان شهروندان میباشند که حقوق و تکالیف آنان توسط قوانین اساسی و مدنی تعیین میگردد. رابطه تابعیت، رابطه شهروندی نیز میباشد.

تمام شهروندان حق دارند تا از حقوق و امتیازات یکسان در برابر قانون برخوردار باشند. هیچ کسی نباید بر اساس زبان، قوم، رنگ، دین، پول، نفوذ، منصب و سایر موارد، از حقوق و امتیازات ویژه در نزد قانون برخوردار باشد. هرگونه برخورد تبعیض آمیز قوانین در این زمینه ناقض حقوق شهروندی بوده و نقض صریح حقوق بشر دانسته می شود. شهروندان حق دارند تا در صورت موجودیت قوانین تبعیض آمیز دست به مخالفت مدنی (نظاهرات، تحصن ها، اعتصابات، تحریم ها) زده و زمینه را برای ایجاد تغییرات در قوانین مساعد سازند.

ملیت و تابعیت (Nationality)

ملیت از ملت متمایز بوده "ملیت" با داشتن زبان مشترک مشخص میشوند یا حد اقل به مجموعه هایی که اشتراک زبانی و فرهنگی دارند نزدیک میشوند. مفهوم "ملیت" از لحاظ تاریخی و درجه تکاملی بعد از قوم و پیش از ملت قرار دارد. در عین حال از نظر مقام و موقعیت قانونی و حقوقی معنای دیگری را نیز با خود حمل میکند که عبارت از عضویت در یک "ملت" یا "دولت" است. ملت را در مقایسه با ملیت، در مرحله پیشرفته گروه بندی اجتماعی بشر میدانند.

همچنان اصطلاح ملیت بیانگر "رابطه قانونی به معنای عضویت در يك ملت یا دولت است، به طور کلی ملیت شامل وظایف فرمانگذاری از سوي فرد و حمایت از سوي دولت است. افراد، شرکتها، کشتیها و هواپیماها همگی از نظر حقوقی ملیت دارند و از این نظر "ملیت" فراگیرتر از شهروندی است، گرچه "ملیت" بیشتر در مورد افراد طبیعی بکار میرود. ملیت را عموماً "حقی جدایی ناپذیر برای هر فرد بشری" شمرده اند. اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد(1948) اعلام می دارد که "هر کس حق داشتن ملیتی را دارد" و "هیچ کس را نمیتوان خودسرانه از حق ملیتش محروم کرد."

اهمیت "ملیت" از آن جا قابل ارزیابی است که بر اساس آن هر فرد در حیطه حقوق بین الملل، جایگاه مشخص پیدا میکند و در داخل کشور خود نیز به حقوق سیاسی و اقتصادی که دولتها به ملت خود قایل اند، دست مییابد.

به بیان دیگر "تابعیت" رابطه ای است معنوی و ذاتاً سیاسی که شخص را به کشور معینی مربوط می سازد". از آن جایی که تابعیت، منشأ حق و تکلیف است، رابطه ای حقوقی نیز می باشد.

مشکل ما:

با آنکه ما بر اساس قوانین و قواعد بین المللی **ملت**، شناخته شده ایم و دولتی داریم که به کمک جامعه بین المللی تشکیل گردیده است و عضو فعال سازمان ملل متحد می باشد، اما؛ ما نه از بالا بگونه آلمان و ترکیه ملت شدیم و نه از پائین مانند انگلستان و فرانسه و هالند.

افغانستان این گلوگاه آسیا که در آن نژاد ها و اقوام مختلف زندگی میکنند؛ عوامل متنوعی بمثابة عامل بازدارنده ملت شدن، پیدایش و تقویت احساس همبستگی ملی و ملت شدن و رسیدن به دولت ملی در این کشور عمل کرده و میکند:

- ساختار پیچیده جغرافیایی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی افغانستان
- موقعیت جیو استراتژیکی نهایت حساس و مداخلات دوامدار ابرقدرتها
- کم سوادی در کلیت جامعه و دور ماندن از جریانات دوصد ساله فکری، انقلابات صنعتی و تکنالوژیک
- احساس تعلق شدید به ساختار های قومی و بومی به معنای محدود جغرافیایی
- نبود زیر ساختار های واقعی مادی پیوند دهنده این ساختار های بومی و قومی
- ایجاد جریانات سیاسی و احزاب جهادی بر پایه هویت قومی، مذهبی و سمتی
- نبود جریانات و احزاب پر قدرت ملی (فرا قومی، فرا زبانی، فرا سمتی و فرا مذهبی) و حاضر در صحنه
- موجودیت دولت های مستبد قومی که نخواستند به مردم بمثابة شهروند نگاه و برخورد داشته باشند
- حفظ خورده فرهنگ های قبیله ای و قومی و تئوریزه کردن افتراق قومی توسط روشنفکران
- عدم شکل گیری احساس وابستگی، احساس تعلق و تعهد نسبت به مفهوم ملت
- عدم حاکمیت شایسته سالار
- عدم حاکمیت قانون

اساسی ترین مساله قرار گرفتن افغانستان در زمان و مکان نامناسب در جایگاه نامناسب و حتی نادرست می باشد. با انتخاب راه رشد غیر سرمایه داری، قرار بود به بهشت سوسیالیسم پل زده شود؛ ولی سر از دوزخ سقوط و فروپاشی در آوردیم. ما تا هنوز قرائتی خردمندانه از آن عبور و آن سقوط نداریم.

حوادث، اتفاقات و برنامه های استراتژیکی ابر قدرت ها اینبار افغانستان را قبل از رسیدن به لیبرالیسم، ملت شدن و دست یافتن به دولت مقتدر ملی؛ به دامن سرمایه فراملتی با ایدئالوژی نیولیبرالیستی و برنامه گلوبالستی آن که در نقطه مقابل ناسیونالیسم، ملت شدن و ساختن دولت ملی می باشد؛ پرتاب کرده است. آیا ما صاحب دولت ملی کثرت گرا و شایسته سالار خواهیم شد؟ آیا وضعیت موجود نشانگر قومی شدن بیشتر مسایل نیست؟

جمعی بزرگی از جامعه شناسان معتقد اند، به آن واحد بزرگ انسانی ملت گفته میشود که شعور ناخود آگاه یا ماتحت شعور مردم آن اجتماع بشری در برابر توطئه و تجاوز خارجی و بحران داخلی؛ کنش و واکنش همسان و یکسان داشته باشند. آیا در کشور ما چنین است؟

ماباید برای این پرسش های پاسخ دقیق پیدا کنیم. ما باید عقلانی تر عمل کرده تا راه بیرون رفت از بحران کنونی را پیدا و با کار مشترک بر این مشکل فایق شویم.

از جانب دیگر در کشور های پسا جنگ که به شدت ویران و ناتوان شده اند مانند افغانستان که هنوز از یک بحران به بحران دیگر می غلتد؛ اقتصاد به اصطلاح بازار آزاد، به اقتصاد ملی ضربات کشنده وارد آورده، تا نابود سازی آن پیش میرود و به اقتصاد انجویی و مافیایی میدان میدهد. افغانستان که زیر ساخت هایی اقتصادی و صنعتی آن خیلی اندک

است؛ چطور میتواند با غول های سرمایه تجاری مقابله کند. سرانجام اقتصاد کشور به اقتصاد مصرفی مبدل میشود که به شدت شده است.

ما تا بر آن همه نبود و کمبود ها، چالش ها و ناهنجاری ها غلبه نکنیم و تا آن احساس وابستگی و تعلق و تعهد به ملت شدن را در خود و دیگران پرورش ندهیم؛ ملت نخواهیم شد. تا دولت مقتدر ملی و متخصص بوجود نیاوریم؛ ملت نخواهیم شد. ما میتوانیم با برای اندازی جنبش نجات از بحران، جنبش فرا قومی، فرا زبانی و فرا مذهبی با مشارکت حد اکثر نیروهای ملی، وطن دوست و ترقیخواه زمینه های تشکیل دولت ملی را بوجود بیاوریم. آنگاه آن دولت ملی و متخصص قادر خواهد بود تا با توجه جدی بر زیر ساختار های اقتصادی، ساختار های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و بکمک یکسان سازی فرهنگی از طریق نهاد های آموزشی و پرورشی و از طریق برنامه ریزی های کلان برای گسترش مشارکت عمومی در سیاست و تقویت هویت و همبستگی از طریق ارائه خدمات رفاهی، ایجاد فرصت های برابر و برنامه ریزی برای رشد و انکشاف متوازن محلات و اشتغال زایی؛ بستر ملت شدن را هموار کند.

یکی از گزینه های مطلوب برای مساعد ساختن شرایط برای رسیدن به هویت واحد ملی با در نظر داشت عنصر زیر بنایی مادی؛ کار در جهت **تساهل و تعامل هویت های مختلف قومی** و نیز توجه جدی به **ترکیب و تلفیق این هویت ها** می باشد، عمدتاً از طریق سازمانها و جریانات سیاسی و اجتماعی و نهاد های جامعه مدنی و رسانه ها.

اگر درک ما از دیالکتیک این باشد که **دیالکتیک** یعنی روابط درونی اجزای یک پدیده که با هم کنش های متقابل و متضاد دارند و علت دگرگونی پدیده و در نهایت فراشد آن از وضعیتی به وضعیت دیگر است. این فراشد جبراً و ناگزیر تکاملی و در جهت اعتلاست. پس **دیالکتیک ملت شدن** بی پایان خواهد بود.

از منبع زیر استفاده کلان شده است:

- فلسفه سیاسی استوارت میل، اثر جان گیری، مترجم خشایار دیهیمی، انتشارات طرح نو، سال 1389
- دانشنامه آزاد ویکیپدیا
- دانشنامه دموکراسی
- تاریخ تمدن ویل دورانت
- داریوش آشوری، دانشنامه سیاسی، ص 307 - 306، تهران، مروارید، 1373.
- ملت سازی، بحثی از اسد الله شفاهی با داریوش آشوری، نویسنده و پژوهشگر و دهقان زهما، محقق علوم اجتماعی.
- ملت، دولت-ملت و حاکمیت قانونمدار، فرهنگ قاسمی



خودتان را پیدا نمی کنید تا اینکه با واقعیت مواجه شوید؛

